

نوشته: دکتر حسن افشار

تحول پایه های اصلی حقوق مدنی فرانسه

در برخورد با واقعیات

«قانون مدنی فرانسه اساسی رومی، سهمی از ارنیه عرفهای وحشی و پیامی از انقلاب کبیر فرانسه دارد.»

درفرانسه پس از انقلاب فکر تدوین قانون و ایجاد وحدت حقوقی قوت گرفت. در دوم سپتامبر ۱۷۹۱ مجلس مؤسسان تصمیم گرفت «قانون مدنی واحدی برای تمام کشور نوشته شود» ولی در اجرای این فکر تا تشکیل کنوانسیون که بزرگترین مجمع انقلابی فرانسه بود اقدامی صورت نگرفت. کامباسرس حقوقدان انقلابی فرانسه چند طرح به کنوانسیون پیشنهاد کرد که همه آنها ملهم از نظرات فلسفی و حقوق آن زمان یعنی حقوق طبیعی بودند. عنوانی که کامباسرس برای اولین طرح پیشنهادی خود انتخاب کرد این بود:

«قانون طبیعت که با عقل تأمین و با آزادی تضمین میگردد»

کامباسرس با تمام پشت کار و مقاومتی که داشت نتوانست هیچیک از سه طرح خود را با وجود تجدید نظرهای کلی و متوالی به تصویب برساند.

دردوره دیرکنواراً موضوع مجدداً مورد توجه قرار گرفت و بخصوص در اثر دخالت

1- Code de la nature sanctionné par la raison et garanti par la liberté.

2- Directoire

ناپلئون نتیجه بدست آمد .

در ۲۱ مارس ۱۸۰۴ یعنی روزاول بهار آنسال قانون مدنی فرانسه تحت عنوان «قانون مدنی فرانسویان» منتشر شد. فرمان سال ۱۸۰۷ به آن نام «قانون ناپلئون» داد و هنوز هم نام رسمی آن هرچه باشد دنیا آن را به همین نام می شناسد.

اثر انقلاب در قانون مدنی فرانسه - در اثر انقلاب دولت از قیومت مذهب خارج می شود و قانون از مذهب جدا می گردد. رابطه حقوق اشخاص و خانواده و مقررات مربوط بازدواج با مذهب قطع می گردد.

فکر تساوی مدنی طبقات ممتازه (نجبا و روحانیون) را با مقررات حقوقی خاص آنان حذف می کند و بدنبال فکر تساوی فکر آزادی یکی از شعارهای انقلابی می گردد . موضوع طلاق جزء افکار آزادیخواهانۀ مربوط به خانواده قرار می گیرد و جدائی از مذهب و پیروی از آزادی طلاق را توجیه می کند. تندروی افکار انقلابی در اینباره چنان است که در طرحهای اولیه قانون مدنی (که بتصویب نرسید) اقتدار شوهری از میان می رود و در مورد ارث فکر مساوات با تساوی مطلق فرزندان مشروع و نامشروع تظاهر می کند و اعمال قدرت پدری تحت نظر دادگاههای خانواده قرار می گیرد .

باری در قانون مدنی مصوب اقتدار پدری به ۲۱ سالگی فرزند محدود می شود (در صورتیکه سابقاً در بسیاری از عرفها تا سن ۲۵ ادامه می یافت). مالکیت از قیود فئودالی آزاد می شود و محدودیتهای آن زائل می گردد. در مورد قراردادها و تعهدات اصل آزادی قراردادها از نظام سابق اقتباس می گردد ولی قیود فئودالی آن حذف می شود. فکر اقتصادی انقلاب تحت نفوذ عقاید آزادیخواهانۀ فیزیوکراتها قرار دارد و قانون شاپلیه^۱، اتحادیه های صنفی^۲ را منحل می سازد و کلیه مقررات مزاحم آزادی انعقاد قرارداد را منع می کند.

تحت عنوان آزادی و بدلیل آنکه آزادی غیر قابل انتقال است و کسی در واگذاری آزادی خود نباید آزاد باشد ، آزادی اجتماعات از بین می رود و تشکیل اتحادیه و سندیکا ممنوع می گردد . فقط شرکت بقصد انتفاع مجاز شناخته می شود.

اثر افکار قبل از انقلاب در قانون مدنی فرانسه - خصوصیت قانون مدنی فرانسه در جنبه عملی و روحیه سازشکارانه آنست . قانون مدنی فرانسه را قضاة و افرادی نوشته اند که در زندگی قضائی فرانسه قبل از انقلاب کاملاً وارد بوده اند و آنرا بزبانی بسیار ساده و روان نوشته اند . بهمین علت جنبه عملی این قانون بیش از جنبه علمی و نظری آنست و يك تفاوت اساسی آن با قانون مدنی آلمان از همین لحاظ است .

این قانون در اثر روح سازشکار نویسنده گانش کوشیده است تا سنن حقوقی قرون گذشته را با اصلاحات انقلابی تطبیق دهد . در واقع انقلاب فرانسه را انقلاب بورژوازی میدانند و طبیعی است که اصول بورژوازی در این انقلاب میبایست محفوظ بماند بعلاوه

1 - Chapelier

2 - Corporations

این قانون میخواست بی‌ظلمی‌هایی را که در اثر انقلاب بوجود آمده بود مرتفع سازد و ثبات داخلی و نظم اجتماعی را برقرار کند.

در آنچه مربوط باشخاص و خانواده است با اصل جدا کردن حقوق از مذهب^۱ زوجین را مختار کرده است که هرطور مایلند برای راحت وجدان مذهبی خود اقدام کنند مشروط بر آنکه ازدواج قانونی^۲ مقدم بر ازدواج شرعی باشد.

طلاق را طبق نظر انقلابیون و برخلاف حقوق قدیمی و دستورهای مذهبی پذیرفته است ولی سازشکاری آن در ایست که علاوه بر طلاق « جدائی ابدان»^۳ را نیز که جنبه کاملاً مذهبی داشته و انقلاب بهمین علت آنرا منع کرده بود قبول کرده است.

هرچند امتیازات طبقات ممتازه را انقلاب بطور قطع از بین برد و تساوی در مقابل قانون^۴ را بوجود آورد ولی قانون مدنی برای استحکام خانواده اقتدار شوهری را حفظ کرد و تا سال ۱۹۳۸ مثنی که بموجب آن « حمایت زن برعهده شوهر است و زن باید از شوهر خود اطاعت کند» که نتیجه آن حجر زن شوهر دار بود در قانون مدنی فرانسه باقیماند. اقتدار پدری^۵ را قانون مدنی فرانسه اعلام کرد و دادگاههای خانواده را که انقلابیون برای رسیدگی بوضع اجرای اقتدار پدری ایجاد کرده بودند از بین برد و تا سال ۱۸۸۹ مقررات ودستگاههای قضائی قادر به اسقاط قدرت پدری نبودند ولی برای ارضاء انقلابیون و طبق تصمیم آنان سن کبر را بجای ۲۵ سال ۲۱ سال قرارداد.

قانون مدنی اولویت خانواده^۶ قانونی را نسبت بخانواده طبیعی تأمین کرده است. نسب طبیعی را بین اولاد و والدین می‌شناسد ولی برای اولاد طبیعی سهم کمتری در ارث قائل است یعنی تساوی را که انقلابیون در این باره قائل بودند برهم زد. اولاد طبیعی را مانند گذشته بکلی از ارث محروم نکرد ولی برای برقراری نسب طبیعی چنان اشکال ایجاد نمود که عملاً بجز توافق دلخواهانه پدر راه دیگری باقی نگذاشت و این وضع تا سال ۱۹۱۲ ادامه یافت.

برای مالکیت قانون مدنی ارزش فوق‌العاده‌ای قائل شده است زیرا توفیق انقلاب در این بود که مالکیت را بعنوان حق اصلی انسانها بشناساند. قانون مدنی تمام موانعی را که در راه بهره‌برداری آزاد و استفاده آزاد از اموال وجود داشت از میان برداشت. قانون مدنی فرانسه مالکیت را بعنوان يك حق طبیعی، يك حق مقدس و يك حق اصلی انسانها تلقی کرده است.

يك توجه اجمالی به فهرست مندرجات قانونی مدنی فرانسه در این مورد بسیار آموزنده است: مواد ۱ تا ۶ مقدمه مربوط به انتشار، آثار و اجرای قانون است. کتاب اول مربوط به اشخاص است (ماده ۷ تا ۵۱۵). کتاب دوم «در اموال و انواع مالکیت» است (مواد ۵۱۶ تا ۷۱۰).

- 1 - Laïcisation
- 2 - Mariage civil
- 3 - Séparation de corps
- 4 - Egalité civique
- 5 - Puissance paternelle

کتاب سوم «در اسباب تملك» است (مواد ۷۱۱ تا ۲۲۸۱) بعبارت دیگر عملاً فکر مالکیت در $\frac{5}{4}$ از این ۲۲۸۱ ماده وجود دارد.

تحت عنوان اسباب تملك تمام تأسیسات مهم حقوق مدنی، ارث و انواع روابط مالی زوجین^۱ قرار گرفته است.
در این مورد مقایسه ماده ۱۴۰ قانون مدنی ایران و ماده ۷۱۱ قانون مدنی فرانسه بسیار جالب است:

قانون مدنی ایران

کتاب دوم در اسباب تملك

ماده ۱۴۰ - تملك حاصل میشود :

- ۱ - به احیاء اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه
- ۲ - به وسیله عقود و تعهدات
- ۳ - به وسیله اخذ بشفعه
- ۴ - به ارث

قانون مدنی فرانسه

کتاب سوم

در طرق مختلف کسب مالکیت

ماده ۷۱۱ - «تحصیل و انتقال مالکیت بوسیله ارث، هبه و وصیت و یا در اثر تعهدات صورت میگیرد».

باری قانون مدنی فرانسه در ماده ۵۴۴ تعریف مشهوری از مالکیت کرده است. بموجب این ماده «مالکیت حق تمتع از اشیاء و تصرف در آن است به مطلقترین^۲ صورت بشرط رعایت ممنوعیتهای قانونی و مقرراتی».

1 - Les régimes matrimoniaux

2 - La plus absolue

انشاء قانون مدنی را بسیار ستوده‌اند ولی این ماده ۵۴۴ از مواد نادری است که ایراد دستوری دارد. زیرا از لحاظ دستوری نمیتوان از کلمه مطلق صفت تفضیلی (مطلق‌تر) و صفت عالی (مطلق‌ترین) ساخت اما مخصوصاً این مسأله بامسأله در عبارت نهایشگر اهمیتی است که نویسندگان قانون مدنی برای حق مالکیت قائل بودند. با اینحال بعضی از سنن قدیمی در مورد مالکیت باقیمانده است. قانون مدنی دارائی غیر منقول را که در آن زمان منبع اصلی ثروت تلقی میشد شدیداً محافظت کرده‌است و برای این منظور از مالکیت ارضی به تفصیل سخن گفته است. همچنین اقداماتی را که برای حفظ دارائی صنایع پیش بینی کرده فقط ناظر باموال غیر منقول صنایع است. در نظام قانونی روابط مالی زوجین از «اشترک اموال منقول و اموالی که در دوران ازدواج تحصیل گردد» صحبت کرده است (که بآن بسیار ایراد کرده‌اند).

این نظام براساس تفکیک اموال منقول و غیر منقول قرار گرفته است. نویسندگان قانون مدنی فرانسه فقط باموال غیر منقول اهمیت میداده‌اند و برای اموال منقول ارزش قابل توجهی قائل نبوده‌اند با اشاره به تمایلی که قانون مدنی به حفظ اموال غیر منقول در خانواده نشان داده است باین بحث خاتمه میدهیم.

قانون مدنی چندان موافق نیست که اراضی در جریان معاملات قرار گیرند بیشتر مایل است که این اموال در خانواده‌ها باقی بمانند. در آن زمان خروج يك مال غیر منقول از مالکیت خانواده علامت فقر و بدبختی بود.

قانون مدنی فرانسه طبقه کارگر را فراموش کرده است و در واقع قانون روستائیان است. فقط دو ماده از این قانون اختصاص به قراردادکار دارد و حال آنکه در حدود یکصد ماده آن مخصوص مسائل مربوط به فاصل مشترك^۱ و دیوارها و خندقهای فاصل املاك روستائی است. در قانون مدنی فرانسه جامعه گرائی^۲ حقوق و وجود دسته‌ها و انجمن‌ها^۳ فراموش شده است.

تدوین حقوق نتوانست که در فرانسه يك نظام حقوقی کاملاً معقول و منطقی را جانشین حقوق تاریخی و سنتی کند و بین راه‌های نظام حقوقی قدیم و جدیدانقطاعی را که انتظار میرفت ایجاد نکرد بلاواسطه برخلاف آنچه امیدوار بودند حقوق عوام فهم و بازاری نشد. تدوین قانون در زمان ناپلئون با این فکر صورت نگرفته بود که تمام قدرت در اختیار قوه قانون گذاری باشد. حقوق سابق فرانسه هم چنین تصوری را نداشت ولی پس از تدوین حقوقدانانی بوجود آمدند که معتقد باصالت قانون بودند^۴ و نه فقط قانون بلکه

-
- 1 – Mitoyenneté
 - 2 – Socialisation
 - 3 – Association
 - 4 – Ecole positiviste

حقوق را هم مخلوق مقنن میدانستند . در این دوره کوشش مؤلفین صرف مطالعه تحت‌اللفظی قوانین میگردد . بعلاوه برای قضاة هم که پس از انقلاب مجبور بودند در هر رأی دلیل آن را هم ارائه دهند مواد قانون پناهگاههای مطمئن و سهل‌الوصولی بودند . میتوان گفت که در نیمه اول قرن نوزدهم تغییرات مهمی در قانون فرانسه رخ نداد .

از نیمه دوم قرن نوزدهم پیدایش صنایع بزرگ و تولیدات ماشینی زندگی اجتماعی و اقتصادی را چنان دگرگون کرد که احساس عمومی بسیاری از راه‌حلهای قانونی رادور از حقوق طبیعی و عدالت دانست ، مکتب اصالت قانون افول کرد و بادیسد جامعه‌شناسی فکر حقوق طبیعی دوباره زنده شد .

علاقه بمالکیت خصوصی ، علاقه بآزادی قرارداد و علاقه بخانواده در برخورد با نهضت اجتماعی معانی سابق خود را از دست دادند .

تعداد کارگران که قانون اصولاً بآنان اعتنائی نکرده بود در شهرها روزافزون شد . شرائط کار ، فشار مردم روستا به مراکز شهری ، مرکزیت هر چه بیشتر شهرها و وضع عبور و مرور در طرز زندگی و مسکن تغییرات عمیقی بوجود آوردند . بعلاوه اعمال نتایج پیشرفتهای علوم در طرز اداره ، تولید ، بهره برداری و توزیع انقلابی بوجود آورد و مسائلی را مطرح کرد که حل آن مسائل ظاهراً مستلزم تغییر زیربنای سنتی است . مثلاً :

الف- تجدید نظر در مالکیت خصوصی - در مورد مالکیت قانون باموال منقول نیز توجه کرد و مقررات استحقاقی مربوط باموال غیر منقول صغیر باموال منقول او نیز تسری داده شد .

از نظر اقتصادی نیز تسهیلاتی در امر انتقال مالکیت غیر منقول و اعتبارات غیر منقول ایجاد شد .

جامعه‌گرایی حق مالکیت بتدریج « اطلاق » آنرا از اهل کرد و راحتتر از سابق اختیار دولت در « تجدید حق مالکیت خصوصی بمنظور تأمین منافع عمومی » قبول شد و از این اختیار در موارد مختلف از لحاظ بهداشت عمومی - حمل و نقل - دفاع ملی - عبور و مرور - بهره برداری از منابع ملی (تولید نیرو . معادن . آبها) استفاده شد .

به نفع مستأجرین در مقابل حق مالکیت حقی راجع به عین مستأجره (بخصوص اگر محل کسب باشد) ایجاد گردید . کسی که محلی را برای کسب خود اجاره میکند طبق قانون فرانسه نسبت بآن محل حقی پیدا میکند که واقعاً در مقابل حق مالکیت قرار میگیرد و آنرا « مالکیت تجارتي » نامند و به مستأجر حق تجدید اجاره را میدهد . از ۱۹۴۵ قانون این حق تجدید اجاره را برای زارعین مستأجر نیز شناخته است . خلاصه آنکه مستأجر مطلقاً حق تجدید اجاره را دارد باین ترتیب روی یک شئی دو مالکیت مجزی مستقر میگردد : حق مالک ملک و حق کسیکه از ملک بهره برداری میکند .

قانون مدنی فرانسه فقط مالکیت فردی را میشناخت^۱ و تنها مالکیت های مشاع^۲ را بعنوان مالکیت جمعی شناخته بود. وضع اشاعه نیز در قانون مدنی وضعی بسیار بسی نظم و ناثبات است و اصولاً هر شریکی هر موقع میتواند از شرکت خارج شود. دشمنی قانون مدنی با وضع اشاعه از آن جهت بود که مالکیت مشاع را از نظر اقتصادی و خانوادگی مضر می پنداشت و تصور میکرد که اشاعه غالباً موجب اختلاف و همیشه مانع بهره برداری صحیح است. طبق ماده ۵۱۸ هیچکس را نمیتوان مجبور کرد که در شرکت باقی بماند و هر شریکی حتی دارد تقاضای افراز کند مگر در مواردیکه صریحاً قانون منع کرده باشد یا طرفین در این باره خود توافق کرده باشند.

ولی تحولات جدید مالکیت جمعی را تشویق کرده و موارد آنرا توسعه داده است مثلاً در مورد اراضی کشاورزی و ساختمانهای محل سکونت. بهر حال مالکیت خصوصی هم در سطح شهری هم در سطح صنعتی با مسائل تازه ای روبرو شد. مثلاً عملیات شهر سازی و توسعه آن که امروز تقریباً پدیده ایست عمومی مستلزم ایجاد محدودیتهائی در مالکیت های خارج از محدوده شهرهاست.

نوسازی کشاورزی نیز مالکیت خصوصی را در دهات از قالب سابق خود بیرون میکشد و کوشش در ایجاد واحدهای کشاورزی با بازده اقتصادی مالکیت زمین را از بهره برداری از آن جدا میکند.

در سطح صنعتی نیز جدائی مالکیت و وسائل تولید از اداره کارگاه مسأله ای است که فعلاً مطرح است.

ب - جامعه گرائی قراردادهای - در مورد قراردادهای نیز جامعه گرائی حقوق مدنی در حال پیشروی است مداخلات دولت و قوانین امری در این مورد روز افزون است. در مورد قرارداد کار، قرار داد بیمه یا قرارداد اجاره آزادی طرفین محدود شده است.

در سابق اصل این بود که: هر چه ممنوع نشده مجاز است یعنی اصل آزادی قراردادهای بود با رعایت استثنائاتی که بر آن وارد شده بود ولی مقنن در قانون بیمه سال ۱۹۳۰ تمام مقررات مندرج در آن قانون را مربوط به نظم عمومی دانست و فقط چند مورد را با اختیار طرفین گذاشت. دولت نه فقط بخود حق میدهد که قواعد لازم الرعایه قراردادهای را برای آینده تعیین کند بلکه در موارد لزوم شرائط قراردادهائی را هم که قبلاً منعقد شده است تغییر میدهد.

ج - مسئولیت مدنی - در موضوع مسئولیت مدنی نیز تغییرات مهمی بعد از تدوین قانون

1 - Propriété individuelle

2 - Indivision

(۳) طبق ماده ۵۸۹ قانون مدنی ایران نیز « هر شریک المال میتواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم مال مشترك را بنماید مگر در مواردی که تقسیم بموجب این قانون ممنوع یا شرکاء بوجه ملزومی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند »

نابلئون رخ داده است. سابقاً برای اینکه مسئولیت موضوع پیدا کند میبایست زبان دیده تصمیم‌عامل خسارت را با اثبات برساند. ولی دوره ماشینی تمداد سوانح را با تصاعد هندسی افزایش داد و تشخیص عامل ایجاد سانحه روز بروز مشکلتر شد و بالاخره برای تأمین خسارت قاضی و قانونگذار مسئولیت بدون اثبات تقصیر را بوجود آوردند و این امر اختصاص بکشور فرانسه ندارد و در تمام کشورهای متمدن جهان بچشم میخورد.

د- خانواده- در مورد خانواده باید متذکر بود که دنیای صنعت و تجارت ضربه سختی به بنای مستحکم زندگی خانوادگی وارد کرده است از طرفی هر یک از افراد خانواده‌های کاری مجبور شدند برای خودکاری پیدا کنند تا مگر از عهده تأمین احتیاجات روزافزون زندگی برآیند (طبقه کارگر در قرن نوزدهم با فقر و فاقه طاقت فرسائی دست بگیربان است و فقر مادر بسیاری از مصایب است) از طرف دیگر در سطح بالای بورژوازی نیز خانواده وحدت سابق را از دست داد. (در آنجا زیادی پول باعث فساد گردیده بود).

اگر در مورد مالکیت و قراردادهای افکار جامعه گرائی تغییراتی را در قانون مدنی فرانسه باعث شدند در مورد خانواده افکار فردگرائی^۱ تغییراتی را ایجاد کردند و از حمایت قانون مدنی نسبت به خانواده مشروع کاستند.

رابطه ازدواج استحکام قبلی خود را از دست داد و در سال ۱۸۸۴ طلاق (که در سال ۱۸۱۶ منع شده بود) مجدداً برقرار شد و در عین حال از تشریفات مقررات ازدواج کاشته شد. اقتدار شوهری را قانون ۱۹۳۸ با از بین بردن حجر زن شوهر دار تضعیف کرد.

با توجه بمنافع کودکان قدرت پدري تضعیف شد و اعمال آن تحت نظارت قرار گرفت. به نفع کودکان طبیعی اثبات نسبت پدري در ۱۹۱۲ قبول شد و سهم الارث این کودکان افزایش یافت. شناسائی اطفال مولود از زنا حتی از رباطه با محارم مجاز گردید. (یعنی برگشت بافکار زمان انقلاب).

باری در مقابل دورنمای حقوقی که با چارچوبهای جدید در حال شکل گرفتن است هنوز قانون مدنی ۱۸۰۴ با وجود تغییرات اساسی برپای خود ایستاده است و عده‌ای از حقوقدانان فرانسه فکر میکنند که ادامه زندگی آن با اصلاحاتی ممکن خواهد بود.

بهر حال حقوق فرانسه فعلايك دوره انتقالی را طی میکند و در این دوره وسیله پیشرفت حقوق تقریباً منحصر بقانون میشود و مانند هر کشوری که چنین دوره‌ای را طی کند برای رفع اشکال ناشی از قوانین و مقررات متنوع و حل مشکل اعمال آن مقررات آموزش و تجدید دائم دانش حقوقی ضروری است و متأسفانه در این دوره بازگشت به نوعی تفسیر تحت‌اللفظ گاهی اجتناب ناپذیر میگردد. در تجدید اساسی قوانین اهمیت اصول سنتی را نمیتوان انکار کرد ولی مهمتر از همه این است که باید به مسائل واقعی جنبه حقوقی داد.

حقوق در قاره اروپا و مخصوصاً در فرانسه مورد توجه تمام مردم است. زیرا حقوق

هم اصول کلی نظم اجتماع را ترسیم میکند و هم تکلیف رفتار مردم را در مقابل اخلاق و عدالت روشن میسازد. حقوق يك علم باطنی و رمزی^۱ نیست و نباید هم باشد. حقوق باید برای توده مردم مفهوم باشد تا از عهده ایفای نقش تربیت کننده‌ای که در تأیید فلسفه مورد قبول جامعه دارد برآید.

در اثر تعلیمات دانشگاهی که میکوشد سرحد حقوق و سایر علوم سیاسی و بخصوص علوم اقتصادی را از بین بردارد این فکر بوجود آمده است که حقوق میتواند جای اخلاق اجتماعی را بگیرد و حتی بنظر عده‌ای جانشین مذهب گردد.

حقوقدانان که همشان مصروف برقراری يك نظم اجتماعی صحیح است آسان به اصلاح حقوق توجه میکنند و زیاد خود را گرفتار مسائل مربوط به آئین دادرسی و اجرای عملی قواعد حقوقی نمیسازند.

حقوق هریک از کشورهای مختلف اروپائی که جزء دسته حقوق نوشته هستند قطعاً خصوصیاتى از لحاظ راه‌حلهای مخصوص یا بعضی از تأسیسات حقوقی و یا روشهای خاص خود دارند ولی درك کلی آنها از حقوق تفاوت چندانی ندارد. مفهوم کلی حقوق در این کشورها بخصوص تحت تأثیر دانشگاهها بتدریج بوحدت گرائیده است.

اگر بخواهیم اختلاف بین حقوق نروژ و آلمان و ایتالیا و سویس و پرتغال و فرانسه را به بینیم باید در سطحی بائین تر از سطح کلی حقوق قرار بگیریم مثلاً در سطح یکی از شعب حقوق مانند حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق جزا، آئین دادرسی و امثال آن تا اختلاف حقوق این کشورها بخوبی مشاهده شود.

از لحاظ طرز مطالعه نیز بین حقوقدانان این کشورها تفاوتهاى هست. مثلاً در فرانسه برخلاف آلمان و ایتالیا و اسپانیا به فلسفه و نظریه کلی حقوق زیاد توجه نمیشود. در بین اروپائیان فرانسویها خیلی به حقوق احترام میگذارند. کوشکر^۲ میگوید فرانسویها برخلاف آلمانها خیلی راحت مسائل سیاسی را با دید حقوقی طرح میکنند. یعنی مسائلی که جنبه سیاسی آنها در کشورهای دیگر اساسی تلقی میشود فرانسویها از نظر حقوقی آن مسائل را طرح میکنند.

چرچیل در جلد چهارم کتابی که تحت عنوان « جنگ دوم جهانی »^۳ نوشته است توجه افسران درباری فرانسه را به جنبه‌های حقوقی مسائل شگفت‌انگیز میداند.

میتوان گفت که در فرانسه راجع بحقوق دو مفهوم وجود دارد که بنا بمقتضیات به یکی یا به دیگری اهمیت بیشتری داده میشود. یکی مفهومی که زیاد به علوم سیاسی بستگی دارد و بهمین علت برای بیشتر مردم حقوق همین مفهوم را دارد بخصوص برای آنهائیکه حقوقدان

- 1 - Esotérique
- 2 - Koshaker
- 3 - The second world war

نیستند . مفهوم دیگری هم هست که مربوط بحقوقدانانی میشود که در کارهای روزانه حقوقی واردند . طبق این مفهوم حقوق عبارت از قواعد حقوقی است که بوسیله دادگاهها اعمال میگردد . در این مفهوم حقوق بیش از آنچه اصول و قواعد رفتار است آئین دادرسی و ضمانت اجرای تخلفات است . طبق این نظر حقوق اساسی را بدون کنترل مواردی که از قانون اساسی تخلف میشود و حقوق بین الملل عمومی را بدون يك دادگاه بین المللی نمیتوان حقوق نامید .